شمارش معکوس

مقایسه ساختارهای آموزشی در مدارس ایران با کشورهای توسعه‌یافته

تفاوت از زمین تا آسمان است

طرح نو | همه ما زمان زیادی از عمرمان را در مدرسه گذرانده‌ایم. با دوستان و معلمانی دمخور شدیم که هرکدام از آنها خواسته یا ناخواسته در بخشی از شخصیت ما و افکارمان تاثیرگذار بودند. همه ما ۱۲ سال از مهم‌ترین سال‌های زندگی‌مان را با کتاب‌ها و درس‌هایی گذراندیم و در محیطی بزرگ شدیم که هرکدام بخشی از خاطرات و زندگی ما را تشکیل داده‌اند. اما ساختارهای آموزشی و آنچه که همه بچه‌های ۶ تا ۱۸ سال در زندگی خود یاد می‌گیرند در همه کشورها یکسان نیست. در کشورهای پیشرفته روش‌های تدریس متفاوت است و درس‌هایی که آموزش داده می‌شود هرکدام به نحوی قرار است برای اعتلای روحی و رشد شخصیتی دانش‌آموزان قدم بردارد. با توجه به سند تحول بنیادی آموزش‌وپرورش که سال ۹۰ مطرح شد و هدف اصلی را بر اعتلای روحی و معنوی دانش‌آموزان گذاشته بر آن شدیم تا گزارشی از تفاوت ساختارهای آموزشی در ایران و سایر کشورهای پیشرفته بنویسیم. گزارش پیش‌رو مدارس ایران را با دیگر کشورهای توسعه‌یافته مقایسه می‌کند.

مدرسه‌سالاری

در نظام آموزشی ایران به اهمیت آموزش علوم و استفاده از روش‌ها، الگوها و رویکردهای نوین توجه خاصی شده است. از سال ۱۹۹۹ سیاست مدرسه‌سالاری در جهت بهبود کیفیت آموزش و سیاست تمرکززدایی آموزشی در سازمان‌های آموزش‌وپرورش اجرا شده است. وجود برنامه‌هایی چون جنبش نرم‌افزاری، چشم‌انداز ۲۰ ساله (ایران ۱۴۰۴) و برنامه‌های توسعه ۵ساله، به نوعی نشان‌دهنده اهمیت علوم و آموزش آن در سطح جامعه بالاخص مدارس بوده و پرداختن به این امر را در سنین پایین‌تر به ویژه در دوره آموزش عمومی اجتناب‌ناپذیر می‌کند. در دوره آموزش عمومی ایران، ۳حیطه مجزا یعنی حیطه اهداف دانشی، اهداف مهارتی و اهداف نگرشی درنظر گرفته شده است. کسب دانستنی‌های ضروری در زمینه‌های چهارگانه علوم تجربی، کسب مهارت‌های ضروری مثل روش یادگیری و کسب نگرش‌های ضروری برای تبدیل شدن به یک شهروند مطلوب ازجمله اهداف کلی آموزش علوم در ایران محسوب می‌شوند. این درحالی است که به گفته بسیاری از کارشناسان آموزشی، تقویت روحیه پژوهشی در بین دانش‌آموزان امری ضروری است و از آنجا که آموزش و پرورش به‌عنوان یکی از عظیم‌ترین و فراگیرترین نهادهای اجتماعی مرتبط با اقشار مختلف مردم است می‌تواند به‌عنوان منشأ تغییرات مهم و ارزشمند در تمامی ابعاد مختلف جامعه باشد. درواقع نظام آموزشی ما باید به نحوی باشد که میل به پژوهش و تحقیق در دانش‌آموزان و دانشجویان نهادینه شود و فرهنگ پژوهش و کاوشگری به‌عنوان یک هدف اصلی و باور راستین در بالاترین حد مدنظر قرار گیرد.

اصلاحات آموزشی

در سیاست‌های کشورهای پیشرفته اما به اجرای اصلاحات آموزشی نظیر بازسازی برنامه درسی به‌طوری که در آن سنخگیری کمتر باشد و در عوض به تفکر مستقل بیشتر تأکید شود، پرداخته شده است. همچنین در ساختارهای آموزشی برخی کشورها مثل استرالیا حفظ مطالب درسی اهمیتی ندارد، بلکه عمده تأکید بر خود آموزی، یادگیری از طریق کاوشگری، پرسشگری و تشویق جوانان به سوادآموزی فردی است. در نظام آموزشی این کشورها بکارگیری هوش و ذکاوت و نیز زندگی کردن در دنیای ماشینی که زاییده علوم و فناوری است، ایجاب می‌کند تا همه افراد بتوانند برای بهره‌مندی بهتر از روابط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دارای سواد علمی -فناورانه باشند. باید افراد بتوانند از طریق آموزش و یادگیری، تفکر خلاق و نیز انتقادی، دارای سواد علمی، منطقی علت‌ها و معلول‌ها و فرآیندهای علمی موجود در فعالیت‌های روزمره به استقبال زندگی ماشینی بروند.

تفاوت دیگر

یکی دیگر از مهم‌ترین تفاوت‌های ساختاری بین ایران و کشورهای توسعه‌یافته به دروسی مربوط می‌شود که در کشورهای مختلف آموزش داده می‌شود. آلمانی‌ها سال‌ها است که فلسفه و تاریخ را در برنامه درسی دانش‌آموزان مقطع ابتدایی قرار داده‌اند. آنها بر این باورند که کودکان آلمانی باید از سنین پایین با چگونه فکر کردن آشنا شوند. علاوه‌بر این آموزش تاریخ یک کشور به کودکان، شخصیت و هویت‌دادن به آنها است. همچنین در مدارس آلمان مانند مدارس بسیاری از کشورهای پیشرفته آموزش زبان خارجی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زبان محمل اندیشه و دریچه‌ای است که باز بودن به دیدن فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر می‌انجامد. در ایران نه‌تنها در پایه ابتدایی به آموزش فلسفه، تاریخ و زبان خارجه توجه ویژه و درستی نشده است بلکه، آنچه دانش‌آموزان در مقاطع بالاتر در این مورد می‌آموزند نیز به کارشان نمی‌آید و کمکی به آنها نمی‌کند. زبان انگلیسی که آموزش آن همزمان با ورود دانش‌آموزان به پایه راهنمایی آغاز می‌شود نمونه خوبی در این زمینه است. دانش‌آموزان ایرانی بعد از گرفتن دیپلم نه‌تنها نمی‌توانند یک مکالمه معمولی به زبان انگلیسی داشته باشند که از صحبت به این زبان برای چند دقیقه نیز عاجز هستند. این واقعیتی است که مسئولان وزارت آموزش و پرورش نیز به آن اذعان دارند. براساس آمار رسمی وزارت آموزش و پرورش بیشترین افت تحصیلی دانش‌آموزان در مقطع راهنمایی و متوسطه بعد از درس ریاضی به زبان انگلیسی برمی‌گردد که در بسیاری از موارد حتی به تکرار پایه دانش‌آموزان منجر می‌شود.

معماری مدارس و نقش آن در یادگیری دروس

نکته قابل توجه اینجاست که تفاوت در مدارس ایران با سایر کشورها تنها به تفاوت‌های آموزشی و ساختاری محدود نمی‌شود. بلکه معماری نیز یکی از مهم‌ترین فاکتورهایی است که تفاوت خودش را در کشورهای توسعه‌یافته و ایران به خوبی نشان می‌دهد. فاکتوری که می‌تواند روی یادگیری دانش‌آموزان تأثیر بگذارد. در همین راستا علی عرب احمدی، معمار و شهرساز درباره تفاوت معماری مدارس در ایران با کشورهای توسعه‌یافته و همین‌طور نقش آن در یادگیری به «شهروند» می‌گوید: در خارج از ایران و در کشورهای اروپایی و آمریکا توجه به خصیصه‌هایی مدنظر است که فراتر از الگوهای فرمی و شکلی مدرسه است. توجه به موقعیت قرار گیری زمین مدارس یکی از این موارد بسیار مهم است. مدرسه در این کشورها عمدتا در محدوده‌ای آرام و در زمین‌های حاشیه‌ای شهر و در مواردی در نزدیکی فضاهای سبز طبیعی ساخته می‌شوند. ایجاد فضاهای دلباز و شاد در داخل مدرسه، توجه به استفاده از نور طبیعی و نور خورشید در حیاط‌ها و فضاهای داخلی تا حد ممکن و همین‌طور استفاده بجا از نور مصنوعی برای افزایش تمرکز و بالابردن سطح یادگیری از موارد بسیار مهم است. در مجموع به‌نظر می‌رسد بکارگیری مناسب از پنتاسیل‌های معماری باعث تهییج یا آرامش یا تمرکز در کودک و افزایش و ارتقای کارایی او در این فضا می‌شود. از آنجا که فضا قرار است نقش مفید و موثری در روحیه کودک ایفا کند، موارد فوق در جهت کنترل کودک در مسیر مناسب رفتاری پیش‌بینی شده و سعی می‌کنند با تأثیر مطلوب فضا از رفتارهای خشن یا ناپهنجار کودک جلوگیری کنند و طبیعتا کودک در فضایی که براساس نیازها و تناسبات روحی و رفتاری وی طراحی می‌شود عملکرد بهتری از خود بروز خواهد داد.

در ایران اما رویکرد عمدتا در جهت توسعه کمی فضاست و توسعه کیفی باتوجه‌به هزینه‌های بالا معمولا جزو اولویت‌های سیاست‌های ساخت‌وتوسازی مدارس نیست. فضای پرداخت نشده در طول زمان باتوجه‌به وقتی که کودک در طول روز در آن می‌گذراند، به‌طور طبیعی باعث دلزدگی و دلسردی کودک می‌شود. حیاط مدرسه که به‌عنوان یکی از فضاهای اصلی و درعین حال بازشناخته می‌شود. فضایی عمدتا محصور در بین ساختمان‌هاست که فاقد فضای سبز و بی‌ارتباط با فضاهای سبز بیرونی است. درواقع براساس سیاست توسعه کمی، مسأله محل استقرار مدرسه عمدتا از اولویت جدی برخوردار نیست و به همین لحاظ بحث ارتباط مدرسه با فضاهای بیرونی و استفاده از پتانسیل‌های این فضاها به همراه ضعف در کنترل فضاهای باز و حیاط مدرسه در حاشیه قرار می‌گیرد. در بسیاری از این مدارس تناسبات و استانداردها صرفا برای رفع نیازهای اولیه است. این مسأله فضای مدرسه را تبدیل به مجموعه‌ای می‌کند که کودک نمی‌تواند با آن ارتباط مناسبی برقرار کند و این فضا را متعلق به خود و خود را متعلق به آن نمی‌بیند و ماحصل این رویکرد کودک را تشویق به هنجارشکنی و درنهایت تمایل به خروج از این فضا می‌کند.

یادداشت

تحول بنیادین آموزش و پرورش؛ سندی آرمانی

سیدکاظم اکرمی
وزیر اسبق آموزش‌وپرورش

سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، سندی است که در آذرماه سال ۱۳۹۰ به امضا رسید. اما درخصوص این سند حرف بسیار است و می‌توان برای آن یک پاسخ کوتاه داشت و آن هم این است که این سند بسیار آرمانگراست. این آرمان‌ها در متن اسلام و تعالیم اسلامی وجود دارد و اسلام همواره می‌خواهد تا انسانی دور از تعصب، درست و درواقع فرد صالح تربیت کند که این فرد صالح، جامعه‌ای سالم بسازد. البته به‌علل و عوامل لازم برای این امر هم تا حدود زیادی توجه شده اما درنهایت بسیار آرمانی است و تلاش برای عملیاتی‌کردن آن بسیار اندک بوده است. در اجرایی‌شدن و تحقق چنین سندی به‌طور قطع تنها آموزش‌وپرورش یا دولت نمی‌تواند موثر باشد بلکه مجموعه نظام از صدر تا ذیل، باید برای آن تلاش کنند و اگر این هماهنگی‌ها نباشد، این سند نمی‌تواند تحقق پیدا کند. هدف این سند، تحقق حیات‌طیبه است نه به معنی بلند آن ولی در این حد که نسلی تربیت کنیم تا راستگو باشند و روی وعده‌هایشان بایستند. حق و حقیقت و عدالت و آزادی را بشناسند و برای آن مبارزه کنند. دانش‌آموز باید بتواند آزادانه پرسش کند، چراکه در دنیایی زندگی می‌کند که با انواع موضوعات روبه‌رو است و همین هم باعث می‌شود تا او بپرسد و بخواهد پرسش کند و باید این اجازه به او داده شود. اما تحقق این سند وقتی است که همه تصمیم بگیرند تا بر مبنای عدالت و حق‌محوری عمل کنند و باید دست از شعاردادن برداشت. اما نکته دیگری که درخصوص این سند دارای اهمیت است، این است که این سند

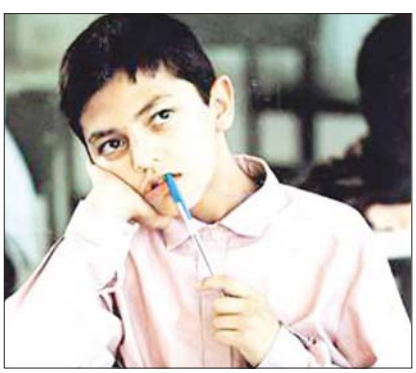

نتوانسته هیچ‌گونه آسیب‌شناسی درخصوص ۳۰سال گذشته داشته باشد و به همین دلیل نیز پر از تکرار است. من از سال‌های ابتدایی پس از انقلاب در جریان وضع آموزش‌وپرورش قرار دارم. ما در سال‌های ابتدایی پس از انقلاب تلاش کردیم تا کتاب‌ها را مناسب شرایط پس از انقلاب تدوین کنیم. نمی‌گویم بی‌اشکال بودند و انتقادی بر آنها وارد نیست اما در این سند این امر موشکافی نشده که چرا در این سال‌ها موفق نبوده‌ایم و این خود ضعف بزرگی است. حتی در زمان تدوین این سند، پیش از آن و پس از آن هم کسی از صاحب‌نظران نظرخواهی نکرد. آیا کسانی که نقد و نظر واقعی هم دارند در این سند و شکل‌گیری آن دست داشته‌اند؟ اینها مواردی است که باید به آنها پاسخ گفت. از سویی بحث دیگری از این سند در کنار دانش‌آموزان، معلمان هستند. کسانی‌که باید آن را اجرا کنند و اهداف این سند را تحقق بخشند. مشکل اساسی این است که معلمان با وضع معیشتی که دارند، انگیزه کافی و لازم را ندارند و این یکی از مشکل‌ترین مسائلی است که حوزه آموزشی کشور با آن روبه‌روست. به این ترتیب همه کسانی‌که به‌معنی دلشان برای این مملکت می‌سوزد؛ باید هرجا پول اضافی در کشور خرج می‌شود را در اختیار آموزش‌وپرورش بگذارند تا با وجود این منابع مالی، بتوان مقداری از مشکلات را رفع کرد.

نگاه منتقد

تهیه نقشه راه آموزشی؛ آرزو یا واقعیت؟

محمدرضا نیک‌نژاد
آموزگار

در سراسر سال‌های راه‌اندازی وزارتخانه آموزش‌وپرورش، همواره دسته‌گاه‌های گوناگون دولتی و گروه‌های سیاسی رقیب، نگاهی ابزاری به این نهاد فراگیر و اثرگذار داشته‌اند. برآیند این نگاه‌ها، گاه شیرازه کارها را آنچنان از دست مدیران خرد و کلان آن درمی‌آورد که گسترده‌ترین نهاد کشور به پیکری بی‌سامان می‌ماند که یا سرگیجه دارد یا راه و هدف گم کرده است. از این‌روست که گاهی آن را بنگاه کاریابی و اشتغالزایی می‌دانند و گاهی ابزاری برای فشار بر دولت، هرازگاهی آن را بهترین جا برای به دست آوردن رأی می‌پندارند و گاهی هم جاده‌صاف‌کن سیاست‌های اقتصادی و... آنچه کمتر به چشم می‌آید نگاهی توسعه‌گرا و رشدیابنده در جهانی سراسر پررقابت و پیش‌رونده است. به گفته بسیاری از کارشناسان، آموزش‌وپرورش هیچ‌گاه دارای برنامه و نقشه راه هدفمند، یکپارچه و آینده‌نگر نبوده است. با پیروزی انقلاب اسلامی، دکتر شکوهی در دولت موقت آهنگ نوشتن برنامه‌ای فراگیر کرد. برنامه در دوره وزارت پرورش تصویب شد ولی اجرایی نشد. در دوره مدیریت اکرمی برنامه‌نویسی پیگیری نشد و آموزش‌وپرورش درگیر دشواری‌های دوران جنگ بود و مدرسه‌ها کانون‌های دفاع از انقلاب و کشور در پشت جبهه. با پایان یافتن جنگ و روی کار آمدن دولت سازندگی، نیرویی دانشگاهی و مدیری باتجربه اما بیگانه با آموزش‌وپرورش به نام نجفی بر فراز این نهاد فراگیر - که اکنون دچار بیماری‌های فراوانی نیز شده بود - گمارده شد. گرچه نجفی در پرورش چهره درخشانی از خود باقی گذاشت اما در زمینه تهیه سند یا برنامه‌ای فراگیر، چندان موفق نبود. در همه این سال‌ها کارشناسان آموزشی از نبود برنامه و نقشه راه گله‌مند بودند. نجفی دیرپاترین و دگرگون‌کننده‌ترین وزیر آموزش‌وپرورش در دوران ۳۵ ساله پس از انقلاب است اما بازهم، نبود نقشه راه آن کرد که نباید. کنار رفتن نجفی همانا و چرخش در بر پاشنه پیشین همان. مظفر با برآمدن دولت خاتمی بیشتر طرح‌ها و برنامه‌های دولت سازندگی در آموزش‌وپرورش را کنار گذاشت و به خانه نخست بازگشت. بازهم دگرگونی‌های سلیقه‌ای و ناگهانی آغاز شد و همه هزینه‌ها برای ساختن دوباره چرخ آغاز شد. در دولت دوم اصلاحات روندی که در دوره نجفی آغاز شده بود - یعنی باز کردن پای کارشناسان دانشگاهی در آموزش‌وپرورش پی‌گرفته شد. برون‌داد این کار آغاز آماده‌سازی یک نقشه راه آینده‌نگر به نام «سند ملی آموزش‌وپرورش» شد. هزاران ساعت کار کارشناسی روی آن انجام گرفت اما در دولت خاتمی به پایان نرسید. در دوران فرشیدی آن را به بهانه مشکلات دینی و فرهنگی کنار گذاشتند و در دوران علی احمدی بازهم با هزینه‌های هنگفتی، دگرگونی‌های گسترده‌ای یافت و در پایان هم افتخار تصویب آن در شورایعالی آموزش‌وپرورش برای حاجی‌بابایی باقی ماند! اما جدا از این که سند نهایی که اکنون «سند تحول بنیادین» نام داشت تا چه اندازه با آموزش‌وپرورش ایران، دستاوردهای پژوهشی و آموزش‌شناسی جهانی و نیازهای دانش‌آموزان امروزین کشور سازگار است، در زیربنایی‌ترین بخش‌هایش مانند هدف‌ها، بیانیه ارزش‌ها و راهکارها به شدت ناروشن و گاه متناقض است که اکنون از پرداختن به آنها درمی‌گذریم. اما یکی از پررنگ‌ترین هدف‌های تهیه سند، پدیدآوری یک نقشه راه برای جلوگیری از به بیراهه رفتن رفتارهای سلیقه‌ای فرادستان آموزشی بوده است اما آیا سند توانسته دشواری رفتارهای سلیقه‌ای را سامان دهد؟ بی‌گمان نه. یکی از کسانی که بر این ویژگی سند پا نهاد و آموزش‌وپرورش را از یک فرصت تاریخی محروم کرد، همان کسی بود که از نفوذ خویش در بخش‌های گوناگون ساختار سیاسی - آموزشی بهره برد و با شتابی باورنکردنی سند را در شورایعالی آموزش‌وپرورش به تصویب رساند. بی‌گمان حاجی‌بابایی با نگاه داشتن شکل سند و خالی کردن درونمایه‌های آن از ارزش‌های یک برنامه تاریخی و درازمدت، بزرگترین ضربه را به آن وارد کرد. برخی از دگرگونی‌های انجام شده در دوران حاجی‌بابایی ساختار آموزش‌وپرورش را به دهها سال پیش برگرداند و برخی نیز برنامه‌هایی را که باید در چندین سال و در زمان و مکان‌های گوناگون آزموده، بررسی و ارزیابی می‌شد را در یک‌سال اجرایی کرد! برای نمونه سند دارای ۲۳ راهکار است که از ۱۱/۱ آغاز و به راهکار ۲۳/۴ پایان یافته و با خرد شدن آن به بخش‌های کوچکتر، در کل ۱۲۸ راهکار را دربر می‌گیرد. در نخستین راهکارها سند در پی زمینه‌سازی اجرای خویش بوده و با پیش رفتن و با رعایت اولویت، در پی اجرای بی‌کم و کاست برنامه‌ها در یک دوره چندین سال است. راهکار ۱۱۲ این سند اشاره به دگرگونی ساختار دارد و به‌گونه‌ای ضمنی بر اجرای ساختار ۶-۳-۳ تأکید می‌کند. حاجی‌بابایی در نخستین روزهای اجرای سند سر راست به سراغ این راهکار رفت و بر اجرای آن بدون توجه به اولویت‌بندی راهکارها پافشاری کرد و این در حالی بود که وزارتخانه آموزش‌وپرورش دهه‌ها با ساختار ۵-۳-۴ خو کرده بود و تغییر ناگهانی آن به ساختار تازه، نهاد آموزشی را به یک‌باره دچار بحران‌هایی مانند کمبود نیرو، نامناسب بودن فضاهای آموزشی و... از این هم شگفت‌آورتر آن که به جای این‌که دگرگونی ساختار را از سال نخست دبستان آغاز کند، به کمر ساختار پورش برد و از سال ششم که خود تجربه‌ای تازه در ساختار بود؛ کار را آغاز کرد و ساختار و آموزگار و خانواده‌ها را دچار سردرگمی و آشفتگی کرد. نمونه‌ای دیگر تعطیلی روزهای پنجشنبه مدرسه‌ها بود که به گفته سرپرست کارگروه تهیه سند قرار بود در یک دوره چندساله از دبستان و آغاز در دبیرستان پایان یابد اما به یک‌باره و در کمتر از ۶ماه در همه پایه‌های آموزشی اجرا و عملیاتی شد! و شوربختانه همه این رویدادها و بی‌برنامگی‌ها در سایه سند رخ می‌داد که قرار بود نقطه پایانی باشد بر رفتارهای سلیقه‌ای فرادستان آموزش‌وپرورش. به گفته یکی از پژوهشگران نام‌دار آموزش‌وپرورش مهم‌ترین ایراد سند نبود دستگاه نظارتی بر اجرای آن است. در ساختاری که بیش از ۳هزار کارشناس وزارتی بدون کمترین نقش، چشم بر دهان و رفتارهای وزیر به‌عنوان بالاترین فرادست اجرایی دارند، نمی‌توان به تهیه و اجرای چنین سند بالادستی‌ای چشم امید داشت. در این میان باید پرسید که نهاد آموزشی در نبود یک نقشه راه و برنامه همه‌سو نگر تا چه هنگام باید جولانگاه حوزه نفوذ باورهای فردی یک وزیر یا نهادهای فرادست دیگر باشد؟ تا چه زمانی آموزش‌وپرورش به‌عنوان مهمترین نهاد توسعه‌ای می‌تواند چنین رفتارهایی را تاب آورد؟ آیا این سند می‌تواند یک بار برای همیشه در پی سامانی این نهاد مهم را درمان کند؟! شوربختانه پاسخ به این پرسش‌ها دلسردکننده است!

در ساختاری که بیش از ۳هزار کارشناس وزارتی بدون کمترین نقش، چشم بر دهان و رفتارهای وزیر به‌عنوان بالاترین فرادست اجرایی دارند، نمی‌توان به تهیه و اجرای چنین سند بالادستی‌ای چشم امید داشت

آیا نهاد آموزشی در نبود یک نقشه راه و برنامه همه‌سونگر تا چه هنگام باید جولانگاه حوزه نفوذ باورهای فردی یک وزیر یا نهادهای فرادست یک‌باره باشد؟ تا چه زمانی آموزش‌وپرورش به‌عنوان مهمترین نهاد توسعه‌ای می‌تواند چنین رفتارهایی را تاب آورد؟